

فقدان حافظه تاریخی نشانه ضعف خرد سیاسی هزاره‌ها

□ محمدهادی رحمانی *

چکیده

در این نوشتار پیامدهای خسران خیز فقدان حافظه تاریخی هزاره‌ها را که عبارت است از بی‌توجهی، بی‌اعتنایی، اهمیت ندادن و نسیان یک قوم و یک ملت نسبت به تاریخ، حوادث و رویدادهای مهم و سرنوشت‌سازی که برای نسل‌های گذشته آن‌ها رخ داده به صورت اختصار مورد بررسی و تحلیل قرار داده است. و اشاره شده که در این مورد تاکنون هیچ‌کسی این موضوع مهم را مورد بحث قرار نداده است. اهمیت آن از این لحاظ است که ملتی که از حافظه و خرد تاریخی برخوردار باشد میزان خبط و خطای شان اندک و بهره‌مندی از تجربیات و اندوخته‌های گذشتگان شان در جهت ارتقا و بهبودی زیست جمعی شان بیشتر خواهد بود. برخلاف ملتی که فاقد حافظه تاریخی هستند اشتباهات شان که ذاتی حیات فردی و جمعی انسان‌ها می‌باشد مرتب تکرار می‌شود و افزایش می‌یابد و از سوی دیگر فقدان حافظه تاریخی ناآگاهی از تاریخ قوم فراموشکار را به ارمغان می‌آورد و این خصیصه مذموم باعث می‌شود که دشمنان و بدخواهان وقایع و حوادث تاریخی آنها را وارونه جلوه دهد و تحریف نماید بگونه‌ای که از گذشته شان احساس شرمندگی و سرافکنندگی می‌کنند و در نتیجه دچار هویت‌گریزی خواهند شد.

کلیدواژه‌ها: هزاره‌ها، تاریخ، حافظه تاریخی و فقدان حافظه تاریخی.

*. دانش‌آموخته سطح چهار جامعه المصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ العالمیة (rohani1392@yahoo.com).

مقدمه

گذشته و تاریخ حیات هر ملتی آکنده از اشتباهات و خطاهای خرد و بزرگ است. تا زمانی که انسان ماهیت انسانی را دارد، گریز و گزیری هم از رفتارهای ناصواب و اشتباه را ندارد. چرا که انسان‌ها ذاتاً خطاکار هستند. اساساً ذات این جهان اشتباه نکردن را ناممکن کرده است؛ زیرا دنیا به شمول جوامع و فرهنگ انسانی همواره در حال تغییر و دگرگونی است و هر بار چهره جدیدی از خود نشان می‌دهد. به قول بیهقی: «عادت زمانه چنین است که هیچ چیز بر یک قاعده بنماند و تغییر به همه چیزها راه یابد» (بیهقی، ۱۴۰۰: ۱۵۸) و آدمها برای شناخت آن همیشه در حال تکاپو و تلاش هستند، در این حالت طبیعی است که نمی‌توانند از خطا و لغزش مصون باشند. این خبط و خطاها گاهی مسیر زندگی آنان را به کلی تغییر می‌دهد به گونه‌ای که یا آنها را به زمین می‌کوبد و یا به آسمان می‌رساند. ملتی که مثل یهودیان در صدد جبران و عبرت گرفتن از خطاهای تاریخی شان بر آیند به عرش صعود خواهند کرد و ملتی مثل قوم هزاره که اشتباهات شان را مرتب تکرار می‌کنند مرتب به زمین می‌خورند و به تبع آن بیش از قبل بیچاره تر می‌شوند. پس اشتباه بخشی از زندگی انفکاک ناپذیر آدم‌ها در این کره خاکی است. مهم این است که انسان‌ها با اشتباهات شان چگونه مواجه می‌شوند. از اشتباهات می‌توان دانشگاه ساخت و از این دانشگاه می‌شود چیزهای زیادی آموخت و از آن در جهت بهبود و ارتقای سطح زیست فردی و جمعی خود کار گرفت. این امر آنگاه امکان پذیر است که مرتب گذشته‌ها و اشتباهاتی که قبلاً رخ داده‌اند مرور کنند و علل ارتکاب چنین خطاهایی را کشف نمایند تا بار دیگر اسیر همان اشتباهات نگردند. مارتین لوترکینگ در مورد عبرت گرفتن از گذشته ی خود می‌گوید: هیچ نظریه تاکتیکی نمی‌گوید تنها با فشار دادن یک سری دکمه می‌توان بدون دردسر در یک مبارزه انقلابی برای رسیدن به سهمی از قدرت پیروز شد. سازوکار یک حرکت اجتماعی را انسان‌ها با تمام ضعف‌ها و قوت‌های خود خلق می‌کنند. آنها باید اشتباه کنند و از آن اشتباهات بیاموزند، بعد اشتباهات بیشتری کنند تا بیشتر بیاموزند. باید هم پیروزی و هم شکست را از

سر بگذرانند و بیاموزند که با هر کدام چگونه زندگی کنند (لوترکینگ، ۱۴۰۰: ۲۴۰).

از مهم‌ترین علت‌های تکرار اشتباهات و عبرت نگرفتن از آنها ضعف حافظه تاریخی است که متأسفانه هزاره‌ها از دیر باز تا کنون اسیر این عادت خسران خیز هستند و از همین نقطه همواره خرمن حیات جمعی شان برباد رفته است. اصولاً نداشتن حافظه بلند مدت و بیماری فراموش کاری شاخصه بسیار مهم ضعف خرد سیاسی هزاره‌ها به شمار می‌رود. سال‌های زیادی می‌شود که از این ناحیه رنج می‌برند و آنان را با چالش‌های عدیده و مخرب عدم هم‌پذیری و همدلی مواجه ساخته است. هزاره‌ها در طول بیش از یک سده هر بار که با حادثه و رخداد‌های ناگوار و خونینی به هدف نسل کشی شان مواجه شده‌اند، دچار موجی از خشم، ناراحتی، عصبانیت و نفرت زودگذر گردیده‌اند، بعد از گذر زمان فوران احساسات و هیجانات‌شان فروکش کرده و کاملاً به خاموشی گراییده به گونه‌ای که گویا هیچ اتفاقی نیفتاده و همه چیز در طبق فراموشی سپرده می‌شود و شرایط به حالت نرمال و عادی برگشته است. قومی که اسیر احساسات زودگذر شان هستند و خرد جمعی از زیست جهان شان غایب است هیچ‌گاه نمی‌توانند برای جلوگیری از چنان اتفاقات خونبار و ضد انسانی شان تدبیری بیندیشند و با اتخاذ یک استراتژی مؤثر مانع نسل کشی و پایمال کردن حقوق شان به دست قوم انحصارگرا شوند. کارکتر فراموش کاری و بی حافظگی هزاره‌ها پیامدها و آثار مخربی داشته و دارد که در این مقال سعی شده است تا مهم‌ترین آنها را مورد بحث قرار دهد.

اهمیت موضوع

ابتدا باید اهمیت و نقش حافظه تاریخی را در ساحات حیات جمعی درک کرد تا پیامدهای خسران خیز فقدان حافظه تاریخی را فهم نمود. اصولاً جوامع بشری براساس حافظه‌ی تاریخی شان در ساحات مختلف زیست فردی و جمعی مسیر رشد و ترقی را پیموده‌اند. بدین معنی که هر از چند گاه با بازخوانی و بازاندیشی علمی تاریخ شان نقاط قوت آن را بازشناسی نموده و در عمل پیاده کرده‌اند و نقاط ضعف و آسیب‌زا را تشخیص داده، با تأمل و تفکر و با شیوه‌های علمی رایج عصر خویش آن را رفع و رفو نموده‌اند و به این ترتیب یک یا

چند گام جلوتر رفته‌اند. نیچه در تبار شناسی اخلاق به این مسأله اشاره کرده است: «به یاری چنین حافظه‌ای است که انسان‌ها بر سر عقل آمده است» (نیچه، ۱۴۰۲: ۷۶). بدین معنی که غرب راه‌هایی از خشونت‌های خونین و سبوعانه اروپای قرون وسطی را (که نیچه به برخی آنها در کتابش اشاره کرده است) در بازگشت به حافظه تاریخی و بازنگری و بازخوانی تاریخ سراسر ظلمت و تباہی شان و جایگزین نمودن نظام خردپسند و دموکراتیک یافتند. بها دادن هر قوم و ملتی به تاریخ شان یعنی بازخوانی و رمزگشایی عملکردها، کنش‌ها و واکنش‌های گذشتگان به منظور پی بردن به راز و رمز پیروزی و شکست آنها می‌باشد و سپس با گزینش رفتارهای جمعی گذشتگان و بازسازی و باز تولید آنها در زمان حال سعی دارند از آنان در جهت رفع موانع توسعه و دست‌یابی به زیست تمدنانه و مسالمت‌آمیز بهره‌گیرند. میراث و گنجینه غنی و پر بار فکری و فرهنگی یونان و روم باستان را یک بار مسلمانان بازخوانی و باز اندیشی کردند خروجی آن تولد فرهنگ و تمدن اسلامی بود، بار دوم توسط غربی‌های بعد از رنسانس مورد بازخوانی و باز فهمی عمیق قرار گرفت و حاصل آن تمدن جهان شمول غرب بود که اکنون شاهد آن هستیم. این همان اهمیت و بها دادن به تاریخ است. به راستی اگر خداوندگاران این دو تمدن به تاریخ تفکر و تمدن یونان و روم باستان عطف نظر نمی‌کردند و بی‌اعتنا از کنار آن می‌گذشتند، آیا تمدن پرثمر اسلامی و تمدن حیرت‌انگیز غربی شکل می‌گرفت؟ از این مقدمه می‌توان چنین فهمید که حافظه تاریخی می‌تواند شامل هرگونه آثار بشری، اعم از مادی و غیرمادی باشد؛ اما بیشتر آن را در مورد برداشت جمعی و کلی جامعه از گذشته به‌کار می‌برند. همچنین حافظه تاریخی بیشتر یادآور امور غیرعادی و مهم در تاریخ ملت‌هاست که می‌تواند نقش مثبت در وحدت ملی داشته باشد (مایکل، ۱۳۸۶: ۳۳۸). بر این مبنا «حافظه به معرفت تاریخی کمک می‌کند. معرفت تاریخی عبارت است از معرفت به آنچه واقعاً اتفاق افتاده است» (نورانی و ترقی، ۱۳۹۴: ۷۵ - ۷۹). از تعریف حافظه تاریخی نقیض آن را به راحتی می‌توان درک کرد. زیرا در تعریف حافظه تاریخی آنچه که بیش از هر چیز دیگر برجستگی دارد، عنصر یادآوری و التفات است که اگر آن را از حافظه تاریخی بگیریم به نقیض آن، یعنی فراموشی و نسیان تبدیل می‌شود که نتیجه آن فقدان حافظه تاریخی

است. بنابراین فقدان حافظه تاریخی را می‌توان اینگونه تعریف نمود: بی‌توجهی، بی‌اعتنایی، اهمیت ندادن و در یک کلام فراموشکاری یک قوم و یک ملت نسبت به تاریخ، حوادث و رویدادهای مهم و سرنوشت‌سازی که برای نسل‌های گذشته آن‌ها رخ داده است. هرچه یک قوم یا ملتی پایبندی‌شان به یادمان‌ها، انجام مناسک تاریخی مثل تجلیل از شخصیت‌های تاریخی، توجه و بها دادن به آثار مکتوب آنان و ارتباط برقرار کردن با آنها کمتر و کم‌فروغ‌تر گردد به همان اندازه حافظه تاریخی آن‌ها ضعیف‌تر و نحیف‌تر می‌شود و در نتیجه اشتباهات و خطاهای آنان افزایش می‌یابد.

باری! مردمی که تاریخ خود را نشناسد و یا آن را نادیده بگیرد، زیر فرش بگذارد، طبعاً هیچگاه رخدادهای تاریخی‌شان را در فضای بحث، فحوص، نقد و سنجش نخواهند آورد و از آن برای توسعه، طرح اندازی آینده خویش و دست‌یابی به زیست معقول و انسانی کار نخواهد گرفت. ناآگاهی نسبت به تاریخ خویش پیامدهای زیان‌باری را برای قوم فراموش‌کار به بار می‌آورد که به چند مورد از آنها اشاره می‌کنیم.

الف) تحریف تاریخ به‌دست بدخواهان

تشخیص گزاره‌های تاریخی از نقطه نظر صدق و کذب و صواب و ناصواب کار بس دشوار و پیچیده است. چرا که مورخان در گزارشات تاریخی‌شان امکان تحریف، جعل‌سازی، اغراق‌گویی، دروغ‌پردازی و خبط و خطا وجود دارد. چرا که آدم‌ها در حصار گرایشات زبانی، نژادی، قومی، ملی و باورهای دینی محصور و محبوس هستند، لذا افکار، گفتار و رفتار آنها در چارچوب همان گرایشات نظم و نسق می‌یابند. شاید شنیده باشید که تاریخ را صاحبان قدرت و سیاست می‌سازند. یعنی ابایی ندارند که به خاطر منافع و مصالح سیاسی‌شان حقایق تاریخی را تحریف نموده و وارونه جلوه دهند. هر ملت و قومی که بی‌توجه و بی‌اعتنا به تاریخ‌شان باشد بیشتر گذشته‌ی‌شان در معرض وارونگی، جعل‌سازی و مصادره به نفع طبقه حاکمه قرار خواهد گرفت. توضیح این‌بخش تحت عناوین ذیل ارائه می‌شود:

۱. مصادره تاریخ هزاره به نفع حکام قبیله

اولین زیان جبران ناپذیر ضعف حافظه تاریخی اینست که مخالفان و دشمنان آن مردم، تاریخ آن قوم را تحلیل وارونه و تحریف عامدانه می‌کنند به گونه‌ای که خود قربانیان تبعیض و ستم‌دیدگان تاریخ را جنایت پیشه و خائن ملی معرفی می‌کنند و اعمال غیر انسانی و قساوت بار اسلاف خویش را نسبت به قوم مظلوم موجه و انسانی جلوه می‌دهند و خویشان را خدمتکار صادق خاک و وطن و ملت معرفی خواهند کرد. این کارها در خلاء حافظه تاریخی رخ می‌دهد، آنجا که ناپیوستگی و گسست میان قوم قربانی و تاریخ آنها بر اثر شکاف عمیقی به نام فراموشی و غفلت ایجاد شده است، به سهولت تحریف تاریخ توسط دیگران اتفاق می‌افتد. همانطور که محمد حسن کاکر، دانش آموخته تاریخ در لندن و استاد دانشگاه کابل، مطالعات و تزه‌های ماستری و دکترای تاریخ خویش را راجع به عبدالرحمن انجام داده است، در رساله دکترا و در سایر آثارش از عبدالرحمن بسیار تمجید می‌کند، او را یک پادشاه نمونه و خدوم افغانستان می‌داند و نسل کشی هزاره‌ها را به دست عبدالرحمن به راحتی توجیه می‌کند. محمد حسن کاکر یک پشتون متعصب و فارسی ستیز است که برای تأیید ادعای پشتون‌نوستی‌اش از جمله به کتاب سراج التواریخ کاتب هزاره نیز استناد می‌کند، یعنی از متون سراج التواریخ به طور گزینشی گزاره‌های را به نفع مدعای خود می‌آورد و مواردی که با ادعایش نمی‌سازد به گونه‌ای تفسیر می‌کند و تأویل می‌برد که با قصد و انگیزه وی همخوانی یابد. او با این اقدام از کاتب چهره‌ای بر می‌سازد که متفاوت با آن کاتبی می‌باشد که هدفش افشاگری جنایات، نسل کشی و حذف فیزیکی یک قوم توسط عبدالرحمن بود (کاکر، بی تا: ۹۷ و ۹۸).

کاتب هزاره در طول تدوین سراج التواریخ را تحت فشار و سانسور شدید حبیب‌الله خان تدوین نمود. او همواره زیر ذره بین نگاه‌های فرزند عبدالرحمن قرار داشت و مرتب نسخه‌های سراج را بازبینی و بازخوانی می‌کرد که مبادا بر خلاف خواسته‌ها و منویات خاندان وی سخنی از زبان قلم کاتب بر صفحات سراج تراوش کند و گاهی به خاطر تفصیل جنایت‌های عبدالرحمن مورد تنبیه جسمی و روانی قرار می‌گرفت (دولت آبادی، ۱۳۸۵: ۱۸۰ و ۱۸۱) بدین جهت کاتب چاره‌ی نداشت جز اینکه حقایق تلخی که بر هزاره‌ها می‌رفت در

پوشش و لفافه‌های عبارات خوشایند و ذایقه پسند امیر عبدالرحمن و آل او بازگو نماید، یعنی با پوشش ادبیات تمجید و تملق گونه نسبت به دستگاه قدرت و با لحن تقبیح و شماتت مخالفان امیر و با به استخدام گرفتن آرایه‌های ادبی چند پهلو واقعیت‌های دردناک را بیان می‌کرد. طبیعی است که چنین متنی به راحتی توسط پشتونیست‌های افراطی قابل مصادره به نفع شان است که کاکر و امثال وی همین کار را کرده‌اند.

وقتی دست تحریف، تاریخ یک قوم را وارونه کند و سارقان وادی تاریخ جامه حقیقت و واقعیت را از اندام وقایع تلخ و مملو از تبعیض و ستم بر پیشینیان آن مردم را بر بایند و سپس جامه جعل و کذب را بر آن پیوشانند، در آن صورت تشخیص و تمییز صواب از ناصواب برای ناآگاهان آن قوم کار بس دشوار و بغرنج خواهد بود. وقتی حق را از باطل تفکیک نتوانستند اتفاقی که ممکن است رخ دهد این است که هر آنچه را دشمن راجع به تاریخ قوم تحت ستم ساخته و پرداخته اند، همان را با احساسات تمام بازتاب خواهند داد به‌گونه‌ای که امکان دارد ناآگاهانه مدافع سیاست‌های ظالمانه دشمن گردد. تاریخ از این موارد زیاد به خود دیده است، که نگاه و تأمل به آنها برای همگان بخصوص هزاره‌ها بسیار درس آموز و عبرت انگیز است، برای نمونه نلسون ماندلا ناآگاهی اش از تاریخ مرارت بار سیاهان و فریب‌خوردنش را در سنین جوانی توسط استعمارگران انگلیس و تبلیغات سفیدپوستان در کتاب راه دشوار آزادی گزارش می‌دهد که ذکر فرازی از آن در ذیل قطعاً در تقریر این بحث به ما کمک می‌کند.

۲. ماندلای جوان متأثر از پروپاگندای دشمنان

نلسون ماندلا از رهبران مشهور سیاه‌پوستان آفریقا و از مبارزان بر ضد آپارتاید و تبعیض نژادی که در نوجوانی در بزرگ‌ترین مدرسه آفریقایی به نام هلیدتاون تحصیل کرده بود خود را مدیون آن مدرسه و مدیر آن را ولی نعمت و الگوی خود قلمداد می‌کرد.^۱ می‌گوید به ما این طور القا شده بود و ما نیز باور می‌کردیم که بهترین ایده‌ها متعلق به انگلیسی‌هاست، بهترین دولت، دولت انگلیس و انسان دوست‌ترین مردم انگلیسی‌ها است (ماندلا، ۱۳۹۰: ۵۱ و ۵۲). همین امکانات، تبلیغات و قوای قاهره دشمن بود که فضای ذهن و ضمیر خالی و خالص

نوجوانان و جوانانی چون ماندلا را در جهت منافع امپریالیستی خویش به راحتی در خدمت گرفته بود بگونه‌ای که هرگاه اندیشمندی و نخبه‌ای از تبار سیاهپوستان بر مسند آگاهی بخشی می‌نشست و مشت سفید پوستان و استعمارگران را در جمع باز می‌کرد و نسبت به تاریخ مردم زجر دیده خود روشن اندازی می‌نمود، یعنی تبعیض‌ها، بی‌عدالتی‌ها و ستم‌های که سفید پوستان و استعمارانگلیس نسبت به سیاهان روا داشته بود با شهامت، شجاعت و صراحت تمام برملا می‌کرد، در وهله نخست این جوانان ناآگاه و احساساتی سیاه پوست بودند که سخنان او را افترا و بهتان و کذب محض تلقی می‌کردند.

ماندلا در کتابش می‌گوید: یک بار «کرون مکهایی» شاعر بزرگ قبیله خوسا و سیاهپوست که تاریخ و وقایع معاصر را با اشعاری که برای مردمش معنای خاصی دارد بیان می‌کرد از مدرسه هیلد توان بازدید نمود و آنجا مجالی برای سخنرانی یافت. او در حضور دکتر آرتور ولینگتون، مدیر مدرسه و سایر سفیدپوستان سخنرانی کوبنده علیه سفید پوستان نمود و آنان را به خاطر ستم‌های که علیه سیاهپوست‌ها نموده بودند به شدت سرزنش و محکوم نمود، از سیاست زمخت و خشن خارجی‌ها سخن به میان آورد که به فرهنگ و سرزمین آفریقایی‌ها اهمیت نمی‌دهند و اظهار داشت که ما مدتی طولانی و از قدیم در مقابل خداهای دروغین سفید پوست سرخم کرده ایم اما سرانجام بیدار خواهیم شد و این ایده‌های خارجی را به دور خواهیم انداخت (همان: ۵۶ و ۵۷).

سپس ماندلا ادامه می‌دهد که: من این سخنان (کرون مکهایی) را به عنوان اظهارات ناسزای مردی نادان می‌دانستم که قادر به تقدیر از ارزش تحصیل و فوایدی که سفیدپوست‌ها برای کشور ما به ارمغان آورده بودند، نبود و اظهارات او را رد می‌کردم. در آن زمان، سفید پوست‌ها برای من حکم ولی نعمت را داشتند نه ظالم و ستمگر (همان: ۴۴). ماندلا در جای دیگر می‌گوید: در ابتدا وقتی اتهامات و ادعاهای رئیس جویی (یکی از رؤسای قبیله سیاهان و آگاه به تاریخ ملت شان) را علیه انگلیسی‌ها می‌شنیدم بسیار ناراحت و خشمگین می‌شدم و احساس می‌کردم فریب خورده‌ام، گویا از همان بدو تولد چیزی را از من ربوده بودند. در آن زمان هنوز نمی‌دانستم که نمی‌توان تاریخ واقعی کشورمان را در کتاب‌های انگلیسی متداول یافت (همان: ۳۹ و ۴۰).

اما دیری نپایید که ماندلای جوان در طول دوران تحصیلاتش از همین سخنرانی‌ها و صحبت‌های آگاهی بخش نخبگان، اندیشمندان و مورخان سرزمینش نه تنها نسبت به ستمگری‌ها و بی‌عدالتی‌های که سفیدپوستان علیه سیاهان مظلوم روا داشته بودند شناخت کافی پیدا کرد بلکه این معرفت بصیرت خیز از او یک رهبر فرزانه، دردمند، محبوب و مبارز خستگی ناپذیر ساخت که در فرجامین امر تقدیر ملت خود را با تدبیر، دوراندیشی و مقاومت طاقت فرسا و پیگیر به نیکی رقم زد، مسیر تاریخ سیاهان را تغییر داد و جنبش او حتی الهام بخش بسیاری از جنبش‌های آزادی خواهی در جهان گردید.

۳. درس آموزی از این گزارش تاریخی

نتیجه این گزارش تاریخی این است که وقتی شخصیتی مثل ماندلا مسحور رفتار و گفتار دشمن شود و راجع به تاریخ ملت خود آنگونه دچار خلط و خطای فاحش گردد، نسل جدید هزاره با این وضعیت پریشان فکری، بی‌التفات و ضعف خرد تاریخی که دانش‌آموختگان و نخبگان آنان دارند بیشتر در معرض فریب خوردن و اغوا شدن نسبت به گذشته‌شان خواهند بود؛ بخصوص جوانان و نوجوانان هزاره که در غرب زندگی می‌کنند بیشتر فضای ذهن و ضمیر و اندیشه و فکر شان را به همان سمت و سو سوق خواهند داد که هژمونی قومی شان اقتضا دارد. زیرا نسل جدید هزاره‌ها در کشورهای توسعه یافته اولاً به طور غالباً نسبت به زبان فارسی بیگانه‌اند، ثانیاً از تاریخ گذشته‌ی شان ناآگاه می‌باشند، ثالثاً خانواده‌ها نیز یا از سواد و آگاهی کافی برخوردار نیستند تا فرزندان شان را با گذشته آنان پیوند بدهند، یا مسایل تاریخی و فرهنگی برای شان هرگز به میزان اهمیت اقتصاد و درآمد زایی مهم نیست تا اولادهای شان را با تاریخ و سرگذشت نیاکان شان آشنا کنند که چه بر آنها گذشته است و تا کنون نیز همان بحران سیاسی و اجتماعی در کشور نسبت به هزاره‌ها ادامه دارد بگونه‌ای که باعث آواره و جلای اجباری هزاران خانواده هزاره از سرزمین و زادگاه شان شده است. رابعاً کتاب‌های تاریخی محمد حسن کاکر، به عنوان مورخ مطرح در غرب و محمد عثمان روستا ترکی^۲ و گزارشات جعلی از تاریخ ما در برخی سایت‌ها مثل سایت «افغان جرمن» تحت مدیریت شخصی به نام حکیم جی ولی احمد نوری که همراه با

همفکران پشتون‌ست خود تلاش دارند تاریخ را یک جانبه، گزینشی و بر محور منافع قوم خود روایت کنند و از سلاطین ستمگر شان چهره‌های درخشان تاریخی بسازند با زبان انگلیسی در دسترس همگان قرار داده‌اند که مراجعه به این منابع و خواندن آنها باعث دور ماندن نسل جدید هزاره‌ها از حقایق تاریخی شان خواهد شد و امکان دارد همان حس کاذب تمجید و تحسین را در مورد عملکردها و سیاست‌های سلاطین و حاکمان پشتون پیدا کنند که نلسون ماندلای جوان و هم کلاسان و هم نسل‌های او دچار آن شده بودند.

سرگذشت حاکمان و پادشاهان پشتون در کتاب‌های درسی تاریخ نیز در افغانستان به صورت منصفانه و همه جانبه تدوین نشده است. در کتاب تاریخ صنف نهم از برخی سلاطین بخصوص از امیر عبدالرحمن خان به نیکی یاد کرده، انجام خدمات بنیادین و تحمل زحمات سنگین در جهت توسعه و انکشاف همه جانبه کشور را به آنها نسبت داده است. اما از عهدشکنی‌ها، حق تلفی‌ها، ستمگری‌ها، تبعیض‌ها، قتل و کشتار و تباهی‌های مردم این سرزمین به دست آنها اصلاً سخنی به میان نیاورده است.

۴. مسئولیت خطیر نخبگان و مورخان هزاره

اگر خبرگان و نخبگان قوم نسبت به تاریخ شان بی اعتنا و بی توجه باشند و نسل جدید را با حقایق تاریخی شان آگاه نکنند و حجاب ساختگی از چهره تاریخ بردارند، هیچ بعید نیست که نسل جدید و شاگردان مکاتب به حوادث و اتفاقات گذشته شان با همان عینک پشتون‌ستی بنگرند و همان قضاوتی را در باره تاریخ نمایند که کاکر و امثال او راجع به عبدالرحمن، اسلاف و اخلاف او و گذشته هزاره‌ها کرده‌اند. همانطور که اشاره شد، نسل جدید هزاره‌ها چه در ایران و در چه در کشورهای توسعه یافته بتدریج پیوند شان با فرهنگ، تاریخ و هویت شان گسسته و گسیخته می‌شود و در برهوتی از بی‌هویتی و بلاتکلیفی سرگردان خواهد شد. لذا نخبگان و دانشوران قوم در برابر نسل نوین مسئولیت خطیر و سنگین دارند که آنان را با گذشته، فرهنگ و هویت شان آشنا کنند. نگذارند که بدخواهان در سرزمین اذهان و روان شان بذری پیاشدن که محصول آن به جیب خود انحصارگرایان و تبعیض پیشگان برود.

البته در طی سه دهه اخیر در این زمینه از سوی برخی دانشوران، محققان و نخبگان دلسوز هزاره کارهای انجام شده است اما این کافی نیست. زیرا اغلب آثار تاریخی نویسندگان هزاره محدود به داخل کشور هستند و بعضاً حتی از سطح جامعه هزاره فراتر نرفته است. اندک کتاب‌هایی هم که به انگلیسی نوشته شده در غرب ناشناخته مانده است. این هم از ضعف خرد تاریخی ما است که تا هنوز چهره‌های تاریخی فراکشوری مثل محمد حسن کاکر، محمد عثمان روستا ترکی و امثال آنها را نداریم. هزاره‌ها اگر می‌خواهند صدای مظلومیت شان به گوش جهان برسد به تدوین تاریخ به زبان فارسی اکتفا نکنند. پژوهشگران و دانش آموختگان ما باید در کرسی‌های دانشگاه‌های معتبر غربی بتوانند راه پیدا کنند و آثاری خلق نمایند تا ستم و جفای که بر آنها رفته است بر آفتاب افکنند و حقایق ناگفته و پنهان شده را برای دنیا برملا سازند.

ب) بی توجهی به هویت هزاره

هویت مانند شناسنامه‌ی انسان است که عوامل مختلف جغرافیایی، نژادی، زبانی، تاریخی، فرهنگی، سیاسی، اعتقادی و تربیتی در شکل‌گیری آن تأثیر گذار است. هویت نشاندهنده بنیادها، نگرش‌ها، شخصیت، جهان بینی و باورهای او است. ویژگی‌های هویت یک انسان او را از فرد و اجتماع دیگر متمایز می‌کند و چارچوب رفتار و نحوه روابط و مناسبات شخص را با دیگران مشخص می‌کند. بدین معنی که هر کس آن را داشته باشد می‌تواند با افراد که هنجارها، فرهنگ‌ها و سنت‌های او را دارد مانوس شود. هویت انسان چالش‌ها و فرصت‌های زندگی را برای او تعیین می‌کند و به ایشان یاری می‌رساند تا خودش را بپذیرد، بشناسد و مسیر رشد و کمال را بی‌ماید.

بنابراین هویت مثل باران می‌ماند که وجود آن لازم و ضروری است. لذا زیاد آن به همان اندازه خطرناک است که بی باران و کم باران آسیب‌زا می‌باشد. هویت غلیظ و افراطی مثل سیل است که به تخریب می‌انجامد و روابط او را با دیگران مختل می‌کند. آدم‌های که هویت ندارد سردرگم، گوشه‌گیر، منزوی و تنها هستند، آدم‌های اهل تعهد و مسئولیت‌پذیر نیستند.

اینها خود را نسل نامعلوم می‌نامند. به همین دلیل است که مسأله هویت بسیار مهم و حیاتی است و نباید نسبت به آن بی‌توجه و سهل‌انگار بود. ضعف حافظه تاریخی هزاره‌ها یکی از عوامل نحیف کردن هویت آنان است که در توضیحات زیر روشن می‌شود.

۱. ضعف حافظه تاریخی هزاره‌ها بستر تضعیف هویت آنها

از پیامدهای خسارت بار ضعف حافظه و خرد تاریخی هزاره‌ها بی‌توجه به هویت و اصالت تاریخی شان است. پشتون‌گرایان سعی کرده‌اند از این نقطه ضعف آنها نیز سوء استفاده نموده و دست به تحریف ریشه و منشأ قومی و نژادی هزاره‌ها بزنند و آنها را از بقایای سپاهیان چنگیز خان مغول قلمداد نمایند. سپس نتیجه بگیرند که این مردم ساکن اصلی افغانستان نیستند، بلکه بعد از ورود چنگیز و سپاهیان - در قرن سیزده میلادی - در افغانستان، هزاره‌ها در این سرزمین سکنی گزیده‌اند. این واقعیت تأسف بار را به سهولت می‌توان با توجه به اظهارات برخی پشتونیست‌ها تصدیق و تأیید کرد.

در دوران جمهوریت غنی، آکادمی علوم کشور کتاب «اطلس اتنوگرافی اقوام ساکن در افغانستان» را که به مبلغ ۵۰ هزار دلار از بودجه ملی چاپ کرده بود در صفحات مختلفی از این کتاب به مردم هزاره توهین شده است. از جمله در آنجا ادعا شده که محل جغرافیای تاجیک، ازبک و پشتون مشخص است، اما هزاره‌ها را حتی کنفرانس بن با وجود اینکه تعداد جمعیت آنان را نوزده و نیم درصد کل جمعیت مردم افغانستان دانسته بودند، اما منطقه جغرافیایی آنها را در افغانستان ذکر نکرده است. سپس در صفحه ۶۶۴ این کتاب آمده است که این مردم نواسه چنگیز خان هستند که در کوه‌های افغانستان باقی مانده‌اند. طالبان در دهه هفتاد که قدرت را تصاحب کرده بودند غیر پشتون‌ها را با صراحت تمام بیگانه قلمداد کرده بودند: «افغانستان یعنی پشتونستان، به بیان دیگر افغانستان سرزمین پشتون‌ها است و با دیگران چون بیگانه و برده رفتار خواهند شد» (قراگزلو، ۱۳۸۰: ۴۳).

در زمان حاکمیت اشرف غنی، خانم ارشاد سیاستمدار، نماینده کوچی در مجلس نمایندگان و عضو کمیسیون امور دینی، فرهنگی و تحصیلات عالی در تاریخ ۱۴ می ۲۰۲۱

در تویتر خود نیز راجع به غیر پشتون‌ها گفته بود:

یک عده آمدگی‌های کولاب و سمرقند و بخارا به این مشکلات کشور ما اضافه شدند و در کنار هزاران مشکل این‌ها هم دولت را کوشش می‌کنند به چالش بکشند. باید خدمت شان بگویم زمانی که در برابر حاکمیت امیر بزرگ و پدر معنوی ما امیر عبدالرحمن خان مهاجرین بغاوت کردند، امیر عبدالرحمن خان به شدت سرکوب شان کرد که بهترین کار در نفس خود بود، بعد یک عده از همان مردم آمدند و خود را تسلیم کردند و گفتند که ما بی گناه هستیم و با دولت شما همکاری می‌کنیم، آنها بی گناه بودند اما امیر همه را از دم تیغ گذاشته‌اند. این ظلم در حق آنها نبود بلکه باعث رعب و وحشت در میان مخالفین گردید تا دیگر جرأت ایستادگی در برابر حکومت را نکنند.

۲. بطلان فرضیه مغولی بودن هزاره‌ها

با توجه به این موارد مذکور، به زعم آنها، تاجیک‌ها و اوزبک‌ها از تاجیکستان و ازبکستان آمده‌اند و هزاره‌ها نیز از بقایای سپاهیان مغول‌اند. نتیجه اینکه یگانه قوم بومی و اصلی این خاک پشتون‌ها هستند و دیگران بیگانه‌اند. این چیزی است که گاهی بعضی اقدامات خود ما موید ادعای کاذب هیلی ارشاد، طالبان و امثال آنها می‌شویم. مثل همین نهاد فعال و دارای خدمات ارزنده، پر ثمر و با پیشینه‌ی درخشان به نام «تنظیم نسل نو هزاره مغول» در کوئته پاکستان که توسط مرحوم محمد علی اختیار معروف به بیگ صاحب در دهه ۱۹۷۰ میلادی به هدف ارائه خدمات بیشتر و رفع برخی موانع از مسیر رشد و شکوفایی هزاره‌های کوئته بنیاد نهاده شد. ما علی‌رغم اینکه بر سعی و تلاش خالصانه‌ی آن انسان خدوم و معمار فرهنگ و اندیشه آن دیار را قدر می‌نهییم و بر او درود می‌فرستیم، اما اسم نامناسب و ناشایسته‌ای را که برای نهاد خود، یعنی «تنظیم نسل نو هزاره مغول» گذاشته قابل نقد و ارزیابی است.

علیرغم اینکه فرضیه منشأ مغولی بودن هزاره توسط بسیاری از محققان، تاریخ‌نگاران و اهل اندیشه مورد نقدهای بسیار جدی قرار گرفته است، راجع به منشأ و ریشه این مردم دو نظریه بومی بودن هزاره‌ها و مختلط بودن آنان (مختلط از ترک‌ها، تاجیک‌ها، مغول‌ها، افغان‌ها و دیگران) نسبت به دیدگاه مغولی بودن شان - اعم از پژوهشگران داخلی و خارجی طرفداران بیشتر دارد. در

خصوص بومی بودن هزاره‌ها نیز محققان زیادی از داخل و خارج این دیدگاه را تأیید کرده و به نفع آن استدلال نموده‌اند. محققین هم وطن ما مثل: عبدالحی حبیبی، حسین نایل، دکتر جاوید، عمر صالح، علی اکبر شارستانی، شیر محمد ابراهیم زی، آریان پور بامیانی، فاضل کیانی، محمدی شاری و پژوهشگرهای خارجی چون: فریر، یوشع هارلان، میخایل ویر، موسیو فوشه در زمینه بومی بودن هزاره‌ها کتب و آثار ارزنده‌ای از خود به جای نهاده‌اند. همچنین شواهد و قراین بسیار بیشتر به نفع نظریه بومی بودن هزاره‌ها وجود دارد که ما وارد این بحث نمی‌شویم. علاقمندان می‌توانند به کتاب‌های مربوطه مراجعه کنند (برای اطلاعات بیشتر ر.ک: موسوی، ۱۳۷۹: ۴۷؛ خانف، ۱۳۷۲: ۳۵ تا ۴۱؛ خواجه رشید الدین همدانی ۱۳۶۲: ۱/۳۹۹؛ غبار، ۱۳۶۸: ۱۱۳ تا ۱۱۶). فقط به بیت محقق و شاعر بزرگ فارسی، ناصر خسرو قبادیانی بلخی که در تاریخ ۳۹۴-۴۸ هـ ق می‌زیست و بیت ابوالقاسم فردوسی که در تاریخ ۳۲۹-۴۱۶ هـ ق زندگی می‌کرده اکتفا می‌کنیم که نظریه مغولی بودن هزاره‌ها را به وضوح رد می‌کنند. ناصر خسرو می‌گوید:

هزاران قول خوب و نغز و باریک
از و یابند چون تار هزاره

(قبادیانی، ۱۳۸۵: ۳۹۸).

کلمه هزاره را فردوسی نیز چندین قرن قبل از ظهور چنگیز خان در قصه جنگ بهرام چوبین از زبان وزیر بهرام چوبین می‌گوید:

چو کوت هزاره به ایران روم
ندیده نبیند دیگر مرز و بوم

(فردوسی، ۱۳۸۸: بخش ۳۱).

۳. هویت‌سوزی ما و هویت‌سازی پشتون‌ها

پشتون‌ها حتی مجسمه بودا را نیز به هدف محو آثار تاریخی و کتمان هویت این مردم منفجر کردند و از بین بردند. اینکه کاکر و هیلی ارشاد و امثال آنها به تاریخ مملو از سرسپردگی به اجانب، وطن‌فروشی، قساوت و جنایت در حق شهروندان بخصوص اقلیت‌های کشور شان می‌بالند و آن را سند افتخار خود قلمداد می‌کنند، نشان دهنده این واقعیت است که پشتون‌ها نسبت به تاریخ شان اهمیت به سزایی می‌دهند تا بدان حد که حاضرند برای تطهیر آن از

هر نوع آلودگی و پلشتی، بسیاری از حقایق تاریخی را کتمان یا تحریف کنند. بعضی پشتون گراها حتی فراتر از آن گام برداشته‌اند و دست به جعلیات زده‌اند؛ نمونه این جعل کاری کتاب «پته خزان» یا «گنجینه پنهان» است که نویسنده آن تلاش نموده تا برای زبان پشتو ریشه و اعتبار تاریخی بیافند. این کتاب مخالفان جدی در میان پشتون و غیر پشتون پیدا کرد و انتقادات قابل تأمل بر آن وارد کرده‌اند.

این در حالی است که برخی هزاره‌ها حتی از هزاره بودن شان احساس شرمساری دارند، نمونه عینی آن عده‌ی هزاره‌های دایکندی هستند که در دوران جمهوریت غنی شناسنامه و تذکره با هویت تاجیکی گرفتند و خیلی از هزاره‌های ساکن شمال از دیرباز تا کنون نیز خود را تاجیک قلمداد می‌کنند و تذکره تاجیکی دارند. همچنین برخی هزاره‌ها بخصوص فرزندان شان که در ایران متولد شده‌اند از هویت شان به شدت رنج می‌برند، در رفتار و گفتار از آن بی‌زاری می‌جویند و ابراز نفرت می‌کنند. بدین جهت بارها شنیده شده که هویت خود را کتمان و برای ایرانی‌ها خویشتن را اهل مشهد معرفی کرده‌اند. نسل جدید هزاره‌های ساکن ایران به طور روزافزون از هویت، تاریخ، فرهنگ و گذشته شان فاصله می‌گیرند؛ اکثراً از فقر آگاهی و شناخت نسبت به هویت شان رنج می‌برند و خانواده‌ها نیز اعم از باسوادان و کم سوادان شان نیز هیچ گونه احساس مسئولیت در قبال بیگانگی نسل نوین شان ندارند. بدون تردید در هویت‌گریزی هزاره‌ها عوامل متعدد نقش داشته‌اند. اما مطمئناً یکی از مهم‌ترین عوامل آن تحقیر، توهین و خرد شدن این قوم توسط پشتون‌ها در طول بیش از یک سده و هتاکی‌ها، اهانت‌ها و تحقیرها در طی چند دهه در ایران است که مردم ما آن را تجربه کرده‌اند. متأسفانه مهاجرین ما در ایران به شکل‌های مختلف، یعنی از طریق رسانه‌های جمعی مثل فیلم‌های طنز و نشریات شخصیت شان لگدمال شد. هویت افغانی بودن در ایران و هزاره بودن در افغانستان مایه حقارت و ترک خوردن دیوار شخصیت انسان هزاره گردید. باورمندم تحقیر و توهین و خرد شدن شخصیت مهاجرین بیش از عوامل دیگر در ایران باعث مشکلات عدیده و از جمله موجب هویت‌گریزی آنان گردیده است. به همین دلیل بسیاری از هزاره‌ها برای رهایی از این حقارت‌های خردکننده سال‌ها است که زبان و فرهنگ ایرانی را بر زبان و فرهنگ خود ترجیح

داده‌اند و حتی جرئت ندارند که لباس ملی خود شان را بپوشند. این فرهنگ پذیری را بروس کوئن جامعه شناس، از عوامل فرار اقلیت‌ها از هویت شان می‌داند (کونن، ۱۳۸۲: ۳۵۴).

هویت‌گریزی پیامدهای مخرب دارد. بنوار الیما، باستان‌شناس و نویسنده راجع به قوم لر که از اقلیت‌های قربانی تبعیض، ستم و حق‌کشی در دوران نظام پهلوی می‌باشد آثار متعدد نوشته است. ایشان در زمینه پیامدهای هویت‌گریزی نکات قابل تأمل دارد؛ از جمله گفته است که قوم هویت‌گریز در برابر ستم و تجاوز مطیع و سر به فرمانند، اما در برابر اقوام و هم‌تباران خود خیانت‌کار، جفا‌پیشه و بی‌تعهد هستند (الیما، ۱۳۸۵: ۶). این ویژگی را آنتونی گدنز نیز با بیان دیگر در کتاب جامعه‌شناسی خود در صفحه ۲۸۳ گوشزد کرده است. گسست و شکاف عمیق میان گذشته و حال اقلیت‌های هویت‌گریز از آثار منفی دیگر هویت‌گریزی می‌باشد. به عبارت دیگر قومی که از هویت خود می‌گریزند، طبعاً از گذشته و تاریخ خود نیز فاصله می‌گیرند؛ زیرا به تعبیر هالبواکس جامعه‌شناس فرانسوی «هر قدر به یک گروه کمتر متعهد باشیم، از آن خاطره کمتری در ذهن ما می‌ماند». (پل ریکور، ۱۳۷۴: شماره ۸) وقتی خاطره‌ها که زمان وقوعش خیلی جلوتر از تاریخ و در زمان حیات آدم‌ها اتفاق می‌افتد با کاهش تعهد به قوم خود در ذهن شان کم رنگ گردد، قطعاً محتویات تاریخ خیلی سریعتر و بیشتر از خاطره‌ها از اذهان هویت‌گريزان محو می‌گردد. این یعنی ضعف حافظه تاریخی. وقتی حافظه تاریخی نحیف گردید، در آن صورت دشوار است که بدانند چه کسی بودند و هستند، کجا هستند و چه هستند. زیرا هویت هر قوم و ملت در بستر گذشته و تاریخ شان ریشه دارد. پس طبق دیدگاه بنوار الیما، آنتونی گدنز و دیگران هویت‌گریزی یعنی سرسپردگی و مطیع محض بودن در برابر ستمگران و جفاپیشگان و بلای جان مردم خود بودن و بر سرشاخ نشستن و بن بردن که برآیند آن ظلم‌پذیری، نزاع و اختلاف و درگیری درون قومی خواهد بود. پس لازمه‌رهایی از بند حقارت و مذلت، احیای هویت و به تبع آن‌رهایی از تفرقه و نفاق درون قومی است و لازمه احیای هویت خودآگاهی و خودشناسی می‌باشد و خودشناسی نیز به گذشته‌شناسی و تاریخ‌اندیشی خویشتن ارتباط وثیق دارد و اندیشیدن به تاریخ نیز به نوبت خود منوط به داشتن خرد و حافظه تاریخی است. بدون آن بنیان هویت یک قوم و ملت استوار نمی‌گردد.

ج) تکرار خبط و خطا

هر قوم و ملتی که به تاریخ شان بی اعتنا باشد ممکن است منجر به تکرار خطاهای گذشته، عدم چشم اندازها و بینش درست در نتیجه عدم رشد و توسعه در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی شود و از همه مهم‌تر در مواجهه با سیاست‌های منفعت طلبانه قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مرتب رفتارهای ناکام و آسیب‌زا را مرتکب شوند. عمر انسان کفاف نمی‌دهد که یک بار تجربه کسب نماید و بار دیگر زندگی کند، پس باید تجربه‌ها را از دیگران و از تاریخ به‌دست آورد و بر اساس آن سعی کند میزان خلط و خطای شان را در زندگی به پایین‌ترین درجه برساند. یکی از عواملی که باعث بی توجهی آدم‌ها به تاریخ شان می‌شود، فراموشی و فقدان حافظه تاریخی است که پیامدهای جبران ناپذیری را از خود به جا می‌گذارد و در سطرهای آتی این مسأله بیشتر وضوح و روشنایی می‌یابد.

۱. خطاهای مکرر ارمغان یادزدایی تاریخ

از خسارت‌های دیگر فقدان حافظه تاریخی تکرار خطاها و اشتباهات گذشته است. به تعبیر دیگر یادزدایی رخدادها گسست تاریخی را به دنبال دارد و گسست تاریخی به نوبه خود خبط و خطاهای مکرر را در پی دارد. بر این اساس یک جامعه فراموشکار ممکن است نسبت به کنش‌های سیاسی رقیب یا دشمن عکس العمل‌های متناسب با آنها را نداشته باشد که در آن صورت این واکنش‌های ناصواب نه تنها مانع را از سر راه بر نمی‌دارد بلکه خود بر شدت آن مانع می‌افزاید. پس رهایی و تباهی هر جامعه ثمره و نتیجه افکار و رفتار سنجیده و ناسنجیده آحاد آن جامعه است. با نگاه گذرا به فرازهای از تاریخ ظلمت بار و سیه‌گون قوم هزاره به این حقیقت تلخ (خطاهای مکرر) پی خواهیم برد.

عبدالرحمن سه جنگ بی رحمانه را علیه هزاره‌ها تحمیل کرد که منطقی در جنگ دوم و سوم باید با شناخت و بصیرت بیشتر و با موضع آگاهانه‌تر و متحدانه‌تر در برابر آن امیر خون آشام قیام می‌کردند و جلوی تفرقه‌افکنی میان شان و تسلط بی‌رحمانه‌ی وی را بر سرنوشت خویش می‌گرفتند. سران هزاره ابتدا فکر می‌کردند که همسو شدن با عبدالرحمن قدرت و

شوکت آنان را افزایش می‌دهد، همان‌طور که تیمور خانف نیز در مورد فریب و ساده انگاری میران هزاره می‌نویسد:

میران هزارجات معتقد بودند که روابط با امیر عبدالرحمن به همان شکل و فرم سابق خواهد بود و همان قول و قرارهای را در سر می‌پرورانیدند که با امیران سابق داشتند؛ اما حقیقت به شکل دیگر تبارز یافت (خانف، ۱۹۸۰: ۲۲۸).

آنها با پشت سر گذاشتن جنگ اول از انگیزه و اندیشه، از بد قولی و پیمان شکنی و از گفتار و رفتار مزورانه و فریبکارانه او نسبتاً شناخت پیدا کرده بودند؛ بخصوص سران فریب خورده خوب ملتفت شده بودند که عبدالرحمن بر هیچ کس رحم نمی‌کند و به تدریج همگان را سلاخی خواهد کرد و آرزوی امیر شدن و حاکم شدن را با خود شان در گور خواهند برد. عبدالرحمن برای حذف فیزیکی و محو کامل این قوم از صفحه هستی، از تکنیک‌ها و طرفندهای مختلف کار گرفت، روزی از در دوستی وارد می‌شد، روز دیگر از در جنگ، گاهی از ابزار تکفیر و تفسیق کار می‌گرفت و زمانی از وسیله تطمیع و تشویق؛ اما شوربختانه این مردم فراموش کار باز همان مسیری را طی کردند که پیموده بودند و همان طعم زهرآگینی را چشیدند که یک بار تجربه کرده بودند و آن اختلاف، چند دستگی، نزاع داخلی، غفلت از دشمن مشترک و تیغ برکشیدن علیه همدیگر و نقش ستون پنجم را باز تولید کردند که حاصل آن نابودی خویشتن بود. تیمور خانف راجع به شورش مرحله سوم هزاره‌ها می‌گوید: تفرقه و نفاق از همان اول، جنگ را به نفع عبدالرحمن رقم زد (همان، ۲۱۰).

۲. تبیین مسأله در قالب ضرب‌المثل

ضرب‌المثل معروف است که آدم عاقل دو بار از یک سوراخ گزیده نمی‌شود. اما مردم هزاره به دلیل مبتلا به بیماری آلزایمر تاریخی بارها توسط مارهای سمی قبیله گرایی از یک سوراخ گزیده شده‌اند. همین مردم فراموشکار در دوران حاکمیت فاشیستی هاشم خان که معروف به استبداد صغیر بود باز مرتکب خطای بزرگی شدند و قیام ملاخداد هزاره و حسین بخش پسرش را که علیه بی‌عدالتی و ستمگری بیش از اندازه هاشم خان دست به مبارزه مسلحانه زده بودند

عقیم گذاشتند. حکومت برای خنثی کردن این قیام، لشکر ایلجاری کوچی را علیه ملاخداداد بسیج نمود که با کشته شدن سردسته کوچی‌ها به دست ملا خداداد سپاه او از معرکه متواری می‌شوند. دولت وقتی آشکارا در برابر پیکار پیگیر ملا و یارانش احساس عجز و درماندگی می‌کند، از خود ارباب‌ها و خوانین هزاره استفاده می‌کند و آنها را با عساکر حکومتی در برابر ملا خداداد بسیج می‌کند و آنان به جای اینکه برای نجات قوم خویش که با مرگ و نابودی دست و پنجه نرم می‌کردند و ذلت بارترین لحظات زندگی را تجربه می‌کردند بسیج و مسلح شوند علیه ملاخداداد و حسین بخش به پا خواستند و با کشتن حسین بخش که ستون فقرات قیام عدالت خواهی بود و با محاصره کردن ملاخداد و یارانش کمر قیام را شکستاندند.

ابراهیم خان گاو سوار مخفیانه ملاخداداد و هم‌زمانش را از حلقه محاصره در آورده و آنها را فراری می‌دهد، اما با کمال شگفتی وقتی خوانین و اربابان هزاره از این عمل ابراهیم خان مطلع می‌شوند او را به شدت ملامت و متهم به خیانت می‌کنند و می‌گفتند: ملاخداداد با خیانت ابراهیم خان از چنگ ما گریخت (هفته نامه حزب وحدت، شماره ۱۳۳، ۱۳۷۳: ۸؛ فصلنامه سراج، شماره ۹، ۱۳۷۴: ۹). این گونه بود که سران هزاره بار دیگر دچار خبط و خطا شدند؛ یعنی همچون عصر عبدالرحمن با همکاری و تبانی با حکومت فاشیست در حقیقت گور خود را کردند و تیغ بیداد را علیه مردم بیگناه و بی پناه خویش تیزتر نمودند. به بیان دیگر رفتار مخاطره آمیز دو باره هزاره‌ها یعنی چند بار از یک سوراخ گزیده شدن که در حقیقت این خطای فاحش و خسران خیز ناشی از ناآگاهی آنها نسبت به رخدادهای زمان عبدالرحمن یا ضعف حافظه تاریخی شان بود که بار دیگر مرتکب شدند و همان تبری را برداشتند و به ریشه خود زدند که در زمان عبدالرحمن مرتکب شدند.

اشرف غنی نیز دقیقاً به این بی تدبیری و ضعف خرد تاریخی هزاره‌ها پی برده بود، لذا در طول دوران حاکمیت خویش از همان شیوه عبدالرحمانی کار گرفته بود؛ ذلیل النفس‌های هزاره را با دادن منصب، مقام و پست ناچیز و حقوق دندان گیر ماهیانه آنان را وادار به توجیه گری‌های ناشیانه عملکردهای تبعیض آمیز و ظالمانه اشرف غنی، سکوت منفعلانه در برابر کشتار و تباهی مردم شان و تخریب‌گری مقاومت‌های عدالت خواهانه این قوم نموده بود. در طول دوران

جمهوریت مزدبگیران هزاره در ارگ همان کاری را نسبت به مردم خود کردند که برخی سران هزاره‌های درباری دوران عبدالرحمن و هاشم خان نمودند. نتیجه این خیانت‌ها آسیب‌های جبران ناپذیر جانی و مالی و کوچ‌های اجباری بود که نصیب مردم هزاره شد و بهترین فرصت‌ها را برای دست‌یابی به عدالت، رفع تبعیض و برگرداندن حقوق از دست رفته شان سوزاندند.

نتیجه

راجع به فقدان حافظه تاریخی هزاره‌ها در حد هاضمه و ظرفیت این مقال مسائل، تعریف و پیامدهای آن تبیین و تحلیل شد. اینکه اشتباه و خبط و خطا کردن از ویژگی‌های ذاتی زیست فردی و جمعی انسان‌ها است تردیدی نیست. آدم‌ها تنها کاری که می‌توانند انجام دهند اینست که با استفاده از گذشته‌های خود و تاریخ ملت خویش و دیگران اشتباهات شان را به حد اقل برسانند. جوامع توسعه یافته و در حال توسعه با داشتن حافظه تاریخی همواره از تاریخ شان به عنوان منبع غنی و سرشار از تجارب مثبت و منفی گذشتگان در راستای تأمین رفاه، آسایش و بهبودی سطح حیات جمعی بهره گرفته‌اند و به دستاوردهای علمی، تکنولوژیکی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دست یافته‌اند. برخلاف جوامعی مثل هزاره‌ها که فاقد حافظه تاریخی هستند و این فقدان حافظه چه خسارات و زیان‌های جبران ناپذیری را برای هزاره‌ها به جا نهاده است که مهم‌ترین آنها اولاً تکرار روز افزون اشتباهات در زیست جمعی شان است، ثانیاً دشمنان و بدخواهان شان با سوء استفاده از ناآگاهی آنان بخصوص نسل جدید هزاره‌ها از تاریخ شان، حقایق تاریخی آنان را بگونه‌ای دیگر روایت و توصیف می‌کنند که در راستای منافع قبیله‌ای و خوی انحصارگرایی شان تمام می‌شود و ثالثاً آنها را دچار گریز از گذشته و هویت شان خواهند کرد. متأسفانه نخبگان و دانشوران هزاره در این زمینه برای مردم و نسل جوان ناآگاه از تاریخ شان به شدت کم کاری کرده‌اند. لذا چندان نتوانسته‌اند با خلق آثار علمی فراقومی و فرا کشوری و آن هم با زبان بین‌المللی از خسران و زیان ناآگاهی تاریخی مردم شان جلوگیری نمایند.

پی‌نوشت‌ها

.....

۱. مدیر این مدرسه به نام آرتور ولینگتون، یک فرد انگلیسی بود که خود را از نوادگان دوک بزرگ ولینگتون می‌دانست و برای نوجوانان و جوانان و ناآگاهان آفریقا اظهار می‌داشت که او یک اشراف زاده، سیاستمدار و ژنرالی است که نیروهای ناپلئون را در واترلو شکست داد و تمدن اروپا و بومیان آفریقایی را نجات داده است.

۲. ترکی یک فرد به شدت متعصب و پشتونیست افراطی است به گونه‌ای که منبع مشروعیت ازلی قدرت سیاسی دولت‌های پشتونی و پشتون محور را از اقتضانات خلقت می‌داند. به تعبیر دیگر خلقت ترجیح داده تا پشتون‌ها محور قدرت سیاسی باشند، چون در اکثریت هستند و حق طبیعی دارد که بر دیگران سلطه داشته باشند و حالا که چنین است و پشتوانه آن قدرت سیاسی از بیرون اجتماع انسانی میاید و انسان‌ها را در آن دست تصرفی نیست، پس باید آنها را با طیب خاطر پذیرفت و برای تغییر و تعدیل اش کاری نباید کرد یا گامی نباید برداشت! باید پذیرفت که هرچیزی به جای خویش نیکوست (ر.ک: روستا تره کی، افغانستان و ساختارهای قدرت؛ همچنین نگا: مقاله ای تحت عنوان «نگاهی به نظریه های سیاسی روستا تره کی» در سایت کابل پرس، ۲۰ آگوست ۲۰۱۰؛ ایشان در برنامه پرگار در بی بی سی نیز حضور می یابد و آنجا نیز بر همین دیدگاه پشتونیستی اصرار می ورزد.

کتابنامه

- استنفورد، مایکل، *درآمدی بر تاریخ پژوهی*، ترجمه مسعود صادقی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۶.
- بیهقی، ابوالفضل، *تاریخ بیهقی*، مترجم: خطیب رهبر، تهران، مهتاب، ۱۴۰۰ ش.
- بنوار الیما، ما فارس نیستیم، ما لر هستیم، *فصلنامه ولایت*، شماره دوم، زمستان ۱۳۸۵.
- پل ریکور، حافظه تاریخ، فراموشی، *فصلنامه گفتگو*، شماره ۸، سال نشر: ۱۳۷۴.
- تاکن، باربارا، *تاریخ بی‌خردی*، ترجمه حسن کامشاد.
- تیمور خانف، *تاریخ ملی هزاره*، مترجم، عزیز طغیان، پاکستان، ۱۹۸۰.
- غبار، غلام محمد، *تاریخ جغرافیای افغانستان*، بی‌نا، ۱۳۶۸.
- دولت آبادی، بصیر احمد، *هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت*، بی‌جا، خدمات کامپیوتری عظیمی، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- فردوسی، ابوالقاسم *شاهنامه فردوسی*، تهران، کتاب سرای نیک، چاپ اول، ۱۳۸۸.
- فصلنامه سراج*، سال دوم، شماره ۵، ۱۳۷۴ ش.
- قبادیانی، ناصر خسرو، *دیوان اشعار ناصر خسرو*، تهران، انتشارات علم، ۱۳۸۵.
- قراگزلو، محمد، *افغانستان پایان همایش بنیادگران، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، ۱۳۸۰، شماره ۱۷۳ و ۱۷۴.
- کاکر، محمد حسن، *افغان، افغانستان و مختصری از کوشش‌های افغانها برای تشکیل دولت در هندوستان، فارس و افغانستان*، بی‌تا.
- کوئن، بروس، *مبانی جامعه‌شناسی*، ترجمه: غلام عباس توسلی و رضا فاضل، تهران، انتشارات سمت، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۲.
- مارتین لوتر کینگ، *زندگی‌نامه خودنوشت مارتین لوتر کینگ*، مترجم: محمدرضا معمار صادقی، تهران، نشر کرگدن، چاپ اول، ۱۴۰۰.
- ماندلا، نلسون، *راه دشوار آزادی (خاطرات نلسون ماندلا)*، تهران، اطلاعات، چاپ پنجم، ۱۳۹۰.

موسوی، سید عسکر، *هزاره‌های افغانستان*، ترجمه ی اسدالله شفایی، تهران، موسسه فرهنگی هنری، ۱۳۷۹.

نجفی، علی، *روایت افتخاری جا*، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۷.
نورانی، مرتضی؛ ابوالحسنی ترقی، مهدی، *تاریخ شفای و جایگاه آن در تاریخ نگاری معاصر ایران*، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۳۹۴.

نیچه، فردریش، *تبارشناسی اخلاق*، ترجمه داریوش آشوری، نشر آگاه، چاپ ۲۱، ۱۴۰۲.

هفته نامه حزب وحدت، شماره ۱۳۳، سال چهارم، ۱۳۷۳.

همدانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله، *جامع التواریخ*، تهران، دنیای کتاب، جلد یک، چاپ اول، ۱۳۶۲.

